قواعد فهم سيره سياسى اميرمؤمنان(علیه السلام)

انسان هاى بزرگ, به جهت بسط وجودى, عرصه هاى زندگى شان بسيار متنوّع و گسترده است. اينان, به سبب احاطه علمى بر زواياى تاريك و ناپيداى انسان و جهان, انديشه اى سرآمد دارند. بالندگى فكر و انديشه و نوع رفتار و كردارشان, گاه در مواجهه نخست و يا براى انسان هاى بسيط, پرسش ها و ابهاماتى را مى آفريند.
كاوش در انديشه, و غور و بررسى در رفتار چنين نخبگانى, آدمى را به اصول و محكماتى مى رسانَد كه به سان نخى دانه هاى پراكنده تسبيح را به هم پيوند مى دهند. بدين ترتيب, تشتّت و ناهماهنگى بَدْوى مرتفع مى شود و مجموعه اى موزون, رُخ مى نمايد.
پس مى توان نتيجه گرفت كه شناخت انسان هاى بزرگ و بلندْ انديشه و نيك رفتار, در گرو آن است كه اصول و محكمات انديشه و زندگى شان كشف گردد و در پرتو آن, به تفسير و تبيين مجموعه سخن, فكر و رفتارشان اهتمام گردد. البته روشن است كه اين ضرورت, زاييده محدود بودن ظرفيت هاى فهم آدميان و متفاوت بودن ميزان درك و شعور انسان هاست. از اين رو اين پرسش ها براى همتايان انسان هاى بزرگ, مطرح نيست و هر چه از رأس مخروط نخبگان به قاعده طبقات اجتماعى فرود آييم, مشكل و دشوارى بيشتر است. چنان كه هر چه انديشه و فكر, بالنده تر باشد و فاصله ها افزون تر, اين دشوارى نمود بيشترى دارد.
بر پايه همين نكته, فهم قرآن, دير ياب است و همين نكته در فهم انديشه و رفتار پيامبرانى چون: حضرت خضر, نوح, ابراهيم و… بايد منظور گردد.
گفتنى است اين قاعده, چنان كه در فهم انديشه هاى بلندِ غير مادّى و فراتر از حصارهاى مكانى و زمانى سارى است, در فهم رفتارها و كردارهاى اجتماعى هم مى بايد به كار گرفته شود; يعنى استخراج و تدوين محكماتِ انديشه و رفتار انسان هاى بزرگ, رمزِ دستيابى به فهم درست شخصيت و زندگى آنان است.
برپايه اين قاعده, شناخت امام على(ع) و وارد شدن به دنياهاى بزرگِ انديشه و رفتار او, كشف اصول و محكمات انديشه و سيره اش را مى طلبد و بدون آن, دستيابى به نظامى موزون, ناممكن و يا دشوار است.
اين گفتار, تلاش مى كند قواعد فهم سيره سياسى امام على(ع) را تا اندازه اى بنمايانَد… و البته اين, بخشى از آن كارِ بزرگ است.
پيش از آن, لازم مى بيند تا براى نشان دادن اهمّيت و اولويت اين قاعده, به پاره اى از پرسش ها و ابهام ها در زندگى و سيره سياسى امام على(ع) اشاره شود.

# 1. سكوت امام على(ع)

پس از رحلت رسول خدا, اميرمؤمنان, زمانى طولانى سكوت كرد و از جريان هاى سياسى اجتماعى جامعه اسلامى كناره گرفت. اين سكوت و كناره گيرى, براى برخى پرسش آفرين و ابهام زاست. بدين معنا كه مى پرسند: چگونه امام(ع) با كناره گيرى خود, شاهد بروز انحراف در جامعه بود و با آن, ستيز نمى كرد؟

# 2. تدبير سياسى

ابن أبىالحديد, در اين باره مى گويد:
واعلم أنّ قوماً ممن لم يعرف حقيقة فضل أميرالمؤمنين(ع), زعموا أنّ عمر كان أسوس منه, و إن كان هو أعلم من عمر, و صرح الرئيس أبو على سينا بذلك فى الشفا فى الحكمة, و كان شيخنا أبوالحسين يميل الى هذا, و قد عرّض به فى كتاب الغرر, ثم زعم أعداؤه و مباغضوه أن معاوية كان أسوس منه وأصحّ تدبيراً, و قد سبق لنا بحث قديم فى هذا الكتاب فى بيان حسن سياسة أميرالمؤمنين(ع) و صحة تدبيره. [[1]](#footnote-1)
بدان كه گروهى از آنان كه كُنهِ فضليت اميرمؤمنان را نشناخته اند, گمان برده اند كه عُمر از او سياستمدارتر بود, گرچه وى از عمر داناتر بود. ابن سينا در بخش حكمت از كتاب الشفا, بدين امر, تصريح كرده است.

استاد ما ابوالحسين نيز بدين مطلبْ گرايش داشت و آن را در كتاب الغرر آورده است. سپس گروهى از دشمنان و كينه توزان امام على(ع), گمان بردند كه معاويه از او سياستمدارتر و تدبيرش درست تر بود!
ما پيش از اين, در همين كتاب (شرح نهج البلاغة), از سياست نيكو و تدبير درست امام على(ع) سخن رانديم.
شهيد سيد محمد باقر صدر, اين مطلب را با اين پرسش ها مطرح كرده است:
لماذا لم يرتض الامام بانصاف الحلول أو بشىء من المساومة؟ لماذا لم يسكت؟ لماذا لم يُمْضِ ولو بصورة مؤقّتة الجهاز الفاسد الذى تركه و خلفه عثمان بعد موته؟ لماذا لم يُمْضِ الجهاز حتى اذا اطاعه هذا الجهاز و أسلم له القيادة بعد ذلك يستطيع أن يمارس بشكل أقوى و أعنف عملية التصفية؟ [[2]](#footnote-2)
چرا امام به پاره اى از راه حل هاى منصفانه و چانه زنى ها تن در نداد؟ چرا سكوت نكرد؟ چرا به صورت موقّت, دستگاه فاسد باقى مانده از زمان عثمان را نپذيرفت؟ چرا دستگاه فاسد را تأييد نكرد, تا هنگامى كه در برابر او تسليم شدند, بتواند با نيرومندى و قاطعيت, آن را بپالايد؟
و نيز گفته شده:
ييظن أن بعض المواقف السياسية للامام هى دليل عدم تأهله السياسى و عدم كفاءته فى هذا المجال, و يزعم أنّ عليّاً رجل حرب و شجاعة, و

ليس رجل سياسة.
من المواضع التى تغرى هؤلاء بهذا الوهم بعض مواقف الامام قبل بلوغه السلطة, مثل موقفه فى عمل الشورى السُداسية التى انتجبها عمر لتعيين الخليفة من بعده, و عدد آخر من مواقفه السياسية بعد تسلّمه الحكم, كعزله معاوية بداية خلافته. [[3]](#footnote-3)
برخى گمان برده اند كه پاره اى از موضعگيرى هاى سياسى امام على(ع), نشانه ناتوانى سياسى و كفايت نداشتن اوست, و گمان برده اند او [تنها] مرد جنگ و دلاورى است, نه مردِ سياست.
از موضعگيرى هايى كه آنان را به اين توهّم واداشته, برخى عملكردهاى او پيش از رسيدن به قدرت است, مانند موضعگيرى او در شوراى شش نفره كه عمر براى تعيين خليفه معيّن كرده بود, و برخى از موضعگيرى هاى سياسى او پس از به قدرت رسيدن, مانند كنار گذاران معاويه در آغاز خلافت .

# 3. نصب كارگزاران خائن و نالايق

در ميان كارگزاران امام على, افرادى چون: زياد بن ابيه, منذر بن جارود و نعمان بن عجلان به چشم مى خورند كه خيانت پيشه بودند, و نيز افرادى هستند كه از تجربه

كافى برخوردار نبودند, چون: عبيداللّه بن عباس و ابو ايوب. و اين همه, با تأكيدهاى امام على(ع) بر به كار گرفتن كارگزاران صالح و باتجربه, سازگار نيست.

# 4. عزل كارگزاران صالح

امام على, ابوالأسود دُئلى را كه از ياران ديرين و باسابقه اش بود, از منصب قضاوتْ عزل مى كند, به گونه اى كه براى خود ابوالأسود نيز سؤال برانگيز است:
إنّ أميرالمؤمنين ولّى أبا الأسود الدؤلى القضاء, ثم عزله. فقال له: لمَ عزلتنى و ما جنيت و ما خنت؟ [[4]](#footnote-4)
اميرمؤمنان, ابوالأسود را به منصب قضاوت گماشت. سپس او را عزل كرد. ابوالاسود پرسيد: چرا مرا عزل كردى, با اين كه نه جنايت كردم و نه خيانت؟
چنان كه كنار گذاردن قيس بن سعد و جايگزينى محمد بن أبىبكر نيز براى پاره اى در پرده ابهام است; چرا كه سعد را به عنوان انسانى با هوش سياسى بالا و وفادار به على(ع) مى شناسند و محمد بن أبىبكر, جوانى بود كه تازه به عرصه هاى سياستْ گام مى گذارْد[[5]](#footnote-5)
اينك پس از طرح پاره اى از پرسش ها و ابهام ها در سيره سياسى امام على(ع),

به بررسى شرايط و قواعد فهم آن, رو مى كنيم و در اين مسير, به چهار موضوع مى پردازيم:

# يك. توجّه به ظرفيت هاى موجود جامعه ق

هيچ گاه نمى توان فعل انسان ها را جدا از واقعيت هاى عينى جامعه تجزيه و تحليل كرد و به ارزيابى آن اقدام كرد; وگرنه دچار ذهنگرايى و وهم در سنجش خواهيم شد. گرچه نبايد يكسره از واقعيت تبعيت كرد و آن را مبناى تصميم گيرى و رفتار قرار داد; اما نمى توان به تمامى هم از آن, چشم فروبست و بدان بى توجه بود. از اينرو, رفتارها و تصميم گيرى هاى فردى و جمعى انسان ها را بايد در ظرف وقوع تاريخيشان تحليل كرد. كشف و شناخت اين ظرف ها و ظرفيت ها هرچه به گذشته برگردد, دشوارتر است; چرا كه بايد بر اسناد و متون تاريخى اعتماد كرد و بر پايه آنها سخن گفت; اما درستى اين متون و كافى بودنشان براى نشان دادن واقعيت ها, هميشه با پرسش و ابهام مواجه است, ليك از آنچه موجود است, نبايد چشم پوشيد.
حال اگر بخواهيم رفتار سياسى شخصيت هاى بزرگى چون اميرمؤمنان را تحليل كنيم و به پرسش ها پاسخ دهيم, اين قاعده را بايد منظور داريم. براى مثال, آيا در روزگارى كه على(ع) زياد بن ابيه را به كار گرفت, شايستگان ديگرى شناخته شده بودند و او از آنها صرف نظر كرد؟

يا آن كه شمار مديران لايق و كاردان و ناصح و يك رنگ, هميشه اندك است و بايد از ميان نيروهاى موجود, آن را كه آسيب و زيانش كم تر است, برگزيد. براساس همين قاعده, برخى نويسندگان, به كار گرفتن امثال زياد بن ابيه را چنين پاسخ گفته اند:
وينبغى الالتفات الى أنّ الامام(ع) كان يواجه حقائق لا تُنْكر كغيره من الحكام. و بالنظر الى ضرورة ادارة المجتمع و استثمار مختلف الطاقات وبالنظر الى معاناة الامام(ع) من قلة الأنصار المخلصين, فلا بدّ له من تولية زياد و اضرابه, بيد أنّه(ع) كان يقرن ذلك بالاشراف والتحذير, و يراقب الأوضاع بدقّة. [[6]](#footnote-6)
و بايد توجه داشت كه امام على(ع) مانند ديگر حكمرانان, با واقعيت هاى انكار ناپذيرى روبه رو بود و با توجه به ضرورت اداره جامعه و به كار گرفتن همه توانمندى ها, و با توجه به كمى ياران مخلص, به ناچار مى بايد زياد و افرادى مانند او را به كار مى گرفت, در حالى كه هميشه بر آنان اشراف داشت و اوضاع را به دقّتْ مراقبت مى كرد.
نيز در همان جا آمده است كه به كار گماردن زياد را عبداللّه بن عباس به امام(ع) پيشنهاد كرد و جارية بن قُدامه نيز او را تأييد كرد. البته زياد در كارش

ورزيده بود, ليكن تعهد دينى نداشت.
به تأخير انداختن پاره اى از اصلاحات فرهنگى را نيز مى توان به اين امر, گره زد. سخن امام على(ع) در اين باره چنين است:

۰.لو قد استوت قدماى من هذه المداحض لغيرت أشياء. [[7]](#footnote-7)

۰.اگر گام هايم در اين بحران ها ثابت گردد, امورى را دگرگون خواهم ساخت.

ابن أبىالحديد در شرح اين سخن حضرت مى گويد:
و إنّما كان يمنعه من تغيّر أحكام من تقدّمه, اشتغاله بحرب البغاة والخوارج, و الى ذلك يشير بالمداحض التى يؤمل استواء قدميه منها, و لهذا قال لقضاته: «اقضوا كما كنتم تقضون, حتى يكون للناس جماعة». [[8]](#footnote-8)
همانا گرفتارى جنگ با سركشان و خوارج, او را از دگرگون ساختن فرمان هاى پيشينيان باز مى داشت, او بدين نكته با واژه «مداحض» اشاره دارد, آن جا كه استوار شدن گام هايش را آرزو مى كند و بدين جهت به قُضات خود فرمود: «مانند گذشته داورى كنيد, تا اجتماع مسلمانان فراهم آيد».

۰.و نيز در جاى ديگر فرمود:ولو حمّلت النّاس على تركها و حوّلتها الى مواضعها و الى ما كانت فى عهد رسول اللّه(ص) لتفرّق عنّى جندى, حتى أبقى وحدى أو قليل من شيعتى. [[9]](#footnote-9)

۰.اگر مردم را بر ترك اين امور (پاره اى از احكام و دستورهاى دينى) وادارم و آنها را به جاى خود و به وضعيّت زمان رسول خدا باز گردانم, سپاه از اطرافم پراكنده مى شوند و من تنها خواهم ماند, يا با اندكى از پيروان.

# دو. حكومت هاى پس از شورش و انقلاب, آمادگى مردم و مطالبات

اگر حكومتى پس از شورش و انقلاب مردم روى كارآيد, توقّع و خواسته هاى جامعه از آن بسيار بيشتر از حكومت هاى دوران آرامش است; چرا كه شورش, بر پايه نارضايتى ها شكل مى گيرد و در صورتى سر برمى آورد كه تاب تحمّل عمومى سر آمده باشد. از سوى ديگر, در شرايط انقلابى, توان و آمادگى مردم براى تحمل سختى ها نيز بيشتر است و بسيارى از دگرگونى ها را در آن شرايط, مى پذيرند كه در شرايط عادى پذيرش آنها دشوار است.
از اين رو, حاكم, از يك سو بايد بيشترين بهره سالم و سودمند را از اين تحمّل و توان عمومى بِبرَد و از ديگر سو, به مطالبات عاطفى و حقوقى بسيارِ

آنان, پاسخ دهد و بسا اوقات مى بايد از پاره اى از حقوق حكومت, صرف نظر كند و يا آن كه پاره اى سخت گيرى ها را معمول دارد.
شهيد صدر, در پاسخ به اين كه چرا امام على(ع) نخستْ معاويه را ابقا نكرد تا دولتش مستقر گردد و سپس او را كنار گذارد, مى نويسد:
لا بدّ من الالتفات أيضاً الى أنّ أميرالمؤمنين(ع) جاء فى أعقاب ثورة, و لم يجئ فى حالة اعتيادية. و معنى ذلك ان البقية الباقية من العواطف الاسلامية, كلّ هذه العواطف تجمعت, ثم ضغطت, ثم انفجرت فى لحظة ارتفاع و ماذا ينتظر القائد الرسالى غير لحظة ارتفاع فى حياة اُمة, لكى يستطيع أن يستثمر هذه اللحظة فى سبيل إعادة هذه الأمة الى مسيرها الطبيعى.
كان لا بدّ للامام أن يستثمر لحظة الارتفاع الثورية هذه, لأن المزاج النفسى و الروحى وقتئذ لشعوب العالم الاسلامى, لم يكن ذاك المزاج الاعتيادى الهادى الساكن حسب مخطط تدريجي….
لو أن الامام على(ع) أبقى الباطل مؤقتاً و أمضى التصرفات الكيفية التى قام بها الحكّام من قبل, لو أنّه سكت عن معاوية و سكت عن أحزاب أخرى مشابهة لمعاوية بن أبىسفيان، إذن لهدأت العاصفة و لا نكمش هذا التيار العاطفى النفسى. [[10]](#footnote-10)

بايد توجه داشت كه امام على(ع)پس از يك انقلاب, روى كار آمد ونه در شرايطى عادى. معناى اين سخنْ آن است كه باقى مانده عاطفه و احساسات دينى جامعه جمع شد و به غليان آمد و در يك لحظه منفجر شد و پيشواى متعهّد, جز چنين لحظه اى را آرزو نمى كند: لحظه انفجار در زندگى امّت, تا از آن بهره بَرَد و امّت را به سير طبيعى بازگرداند. امام, ناگزير بود از چنين وقتى بهره بَرَد; چرا كه آمادگى روحى و روانى مردمان دنياى اسلام, آمادگى شرايط سكون و عادى و براساس يك برنامه تدريجى نيست.
اگر امام, باطل را به صورت موقّتْ باقى مى گذارد و دخل و تصرّف حاكمان پيشين را امضا مى كرد و در برابر معاويه و ساير حزب ها سكوت مى كرد, توفان برخاسته, فروكش مى كرد و آن آمادگى عاطفى و روحى از ميان رخت برمى بست.

# سه. همبستگى و وحدت جامعه اسلامى

امام على(ع) چه در دوران سكوت و چه در دوران خلافت, همبستگى جامعه اسلامى و جلوگيرى از فروپاشى آن را يكى از اهداف اساسى خود بر مى شمارد و بارها بر آن, تأكيد مى كند. درباره دوران سكوت, سخنان بسيار از وى نقل شده است, مانند:

۰.فرأيت أن الصبر على هاتى أجحى فصبرت و فى العين قذى و فى الحلق شجى. [[11]](#footnote-11)

۰.ديدم صبر بر چنين حالت طاقت فرسايى عاقلانه تر است. پس صبر كردم, در حالى كه خارى در چشم و استخوانى در گلو داشتم.

۰.ابن أبىالحديد, از عبداللّه ين جُناده از امام على(ع) نقل مى كند كه:وأيم اللّه لولا مخافة الفرقة بين المسلمين و أن يعود الكفر و يبور الدين, لَكُنّا على غير ما كنا لهم عليه. [[12]](#footnote-12)

۰.به خدا سوگند, اگر بيم وقوع تفرقه در ميان مسلمانان و بازگشت كفر و تباهى دين نبود, رفتار ما با آنان, طور ديگر بود.

۰.و نيز كلبى از على(ع) نقل مى كند كه پيش از عزيمت به سوى بصره, در يك سخنرانى, حادثه تلخ سكوت پس از رحلت پيامبر(ص) را چنين شرح مى كرد:فرأيت أنّ الصبر على ذلك أفضل من تفريق كلمة المسلمين و سفك دمائهم, و الناس حديثو عهدٍ بالاسلام, والدين يمخض مخض الوطب, يفسده أدنى وهن و يعكسه أقل خلق. [[13]](#footnote-13)

۰.ديدم صبر, از تفرقه ميان مسلمانان و ريختن خونشان بهتر است

مردم تازه مسلمان اند و دين, مانند مشكى كه تكان داده مى شود, كوچك ترين سستى اى آن را تباه مى كند و كوچك ترين فردى آن را وارونه مى كند.

۰.و نيز فرموده است:قد علمتم أنى أحق الناس بها من غيرى, واللّه لأسلمن ما سلمت أمور المسلمين و لم يكن فيها جور إلاّ عَلَيَّ خاصّة. [[14]](#footnote-14)

۰.شما خود مى دانيد من از همه براى خلافتْ شايسته ترم. به خدا سوگند, مادام كه كار مسلمانان روبه راه باشد و تنها بر من جور و جفا شده باشد, مخالفتى نخواهم كرد.

پس از به دست گرفتن حكومت نيز همبستگى و اجتماع مسلمانان برايش يك اصل بود. وى شُريح را بر مسند قضاوتْ ابقا كرد تا اجتماع مسلمانان, شكل گيرد. بر اين اساس, به او مى فرمايد:

۰.اقض بما كنت تقضى حتى يجتمع أمرالناس. [[15]](#footnote-15)

۰.همان گونه كه [پيش از اين] داورى مى كردى, داورى كن, تا امور مردمْ سامان گيرد.

و نيز علّت عدم پافشارى خود را بر پاره اى تغييرات فرهنگى, جلوگيرى از

تفرقه و شورشْ معرّفى مى كند:

۰.ولقد خفت أن يثوروا فى ناحية جانب عسكرى ما لقيت من هذه الأمّة من الفرقة. [[16]](#footnote-16)

۰.ترسيدم در گوشه اى از سپاه, شورشى برخيزد. اين گونه تفرقه را در ميان امّت, شاهد بوده ام.

۰.و در پاسخ ابو موسى در مسئله حكميت مى نويسد:و ليس رجل ـ فاعلم ـ أحرص على جماعة اُمة محمد(ص) و اُلفتها منّى. [[17]](#footnote-17)

۰.بدان هيچ كس بر اجتماع و الفت امت محمد, از من حريص تر نيست.

# چهار. زنده كردن روح دين و سنّت پيامبر

ترديدى نيست كه در پسِ احكام شرعى و قوانين و مقرّرات, اهداف و مقاصدى نهفته است كه جوهر و جان شريعت به شمار مى روند و تمامى احكام و قالب هاى ظاهرى, براى حفظ سلامت و جلوگيرى از آسيب پذيرى آنهاست.
از سوى ديگر, احكام و قوانين, به جهت محسوس بودنشان زودتر مقبول نظر قرار مى گيرند و توده ها بدان انس مى گيرند, و چه بسا كه در گيرو دار پرداختن به اين ظواهر, جوهر و هدف, به فراموشى سپرده شود. بر همين پايه است كه تذكار و يادآورى اين اهداف, يكى از برنامه هاى پيشوايان دينى و كتب آسمانى است.
مى توان گفت كه: عبوديت خدا, عدالت, صداقت و يك رنگى, و احترام به حقوق و كرامت انسانى, چهار هدف برتر اديان آسمانى در عرصه هاى روابط انسانى و ارتباط انسان ها با خداوند است.
جامعه اسلامى پس از پيامبر(ص), در اين چهار عرصه, آسيب هاى فراوان ديد. جاى بندگى خدا را شرك و پيروى غير خدا گرفت; ستم و ستمگرى و تبعيض هاى ناروا بر كرسى عدالت نشست; حيله و نيرنگ و دورويى و دغل, جاى صداقت را گرفت; و رعايت حقوق انسان ها و احترام به كرامت او جايش را به تحقير و به خواب فرو بردن انسان ها سپرد.
امام على(ع) در دوران كوتاه حكومتش, بر اين همّت گماشت كه چهره و روح دين را آن گونه كه پيامبر(ص) از سوى خدا آورده بود و در جامعه صدر اسلامْ عينيت داشت, بازگردانَد. اينك به نمونه هايى از اين راه كارها اشاره مى كنيم.

# 1 . عدالت خواهى

سخنان امام على و سيره اش در عدالتخواهى, شُهره همگان است. هنگامى كه او را بر رعايت مساوات در تقسيم بيت المال سرزنش كردند, فرمود:

۰.أتأمرونى أن أطلب النصر بالجور فيمن وُلّيت عليه, و اللّه لا أطور به ما

سمر سمير و ما أمَّ نجم فى السماء نجماً. [[18]](#footnote-18) ۰.مرا فرمان مى دهيد تا پيروزى را با ستم بر شهروندان بجويم؟ به خدا كه, نپذيرم تا جهان سرآيد, و ستاره در آسمان پى ستاره اى برآيد.

۰.و نيز فرمود:به خدا سوگند, اگر شب را بر خارهاى بيابان به سر كنم و در بند شوم, برايم دوست داشتنى تر است از آن كه در روز رستاخيز, خدا و رسولش را ديدار كنم در حالى كه ستم كننده بر بعضى بندگان بوده ام. [[19]](#footnote-19)

و به محمدبن أبىبكر, هنگامى كه او را فرماندار مصر مى كند, سفارش هايى دارد, از جمله:

۰.و آس بينهم فى اللحظة و النظرة. [[20]](#footnote-20)

۰.ميان آنان, در نگاه و توجّه [نيز] به برابرى رفتار كن.

وقتى عبيداللّه بن حرّ جُعفى كه به معاويه پيوسته و او را در صفّين همراهى كرده است, براى حلّ مشكل خانوادگى خود به كوفه مى آيد و به على(ع) مراجعه مى كند, حضرت به وى مى فرمايد: «دشمنان ما را يارى كرده اى و حالا بدين جا آمده اى؟!». عبيداللّه مى پرسد: «آيا اين امر, تو را از عدالتْ باز مى دارد؟». فرمود: «نه». [[21]](#footnote-21)

و اين همه در شرايطى بود كه بيست و پنج سال پس از رحلت پيامبر, جامعه اسلامى شاهد انواع بى عدالتى ها بود و تلخى تبعيض و ستم را با تمام وجود, چشيده بود:
گاه برترى دادن عرب بر غير عرب, و گاه صحابيان بر غير صحابيان, و گاه امويان بر ديگر تيره هاى عرب و….
امام على(ع) احياى اين اصل دينى را جزو ارزش هايى مى شمارد كه از آنها عدول نخواهد كرد و وقتى طلحه و زبير بر اين تساوى خُرده مى گيرند, مى فرمايد:

۰.وأمّا القسم والأسوة, فان ذلك أمر لم أحكم فيه بادئ بدء, قد وجدت أنا و أنتما رسول اللّه(ص) يحكم بذلك, و كتاب اللّه ناطق به. [[22]](#footnote-22)
و اما تقسيم و برابرى, اين امرى است كه ابتدا بدان فرمان ندادم, بلكه من و شما ديديم كه رسول خدا(ص) بدان فرمان مى داد و كتابِ خدا بدان ناطق است.

# 2 . صداقت و يك رنگى

يكى ديگر از اصولى كه امام على(ع) بر احياى آنها همّت گماشت, يك رنگى و راستى بود. نخست, خود, سوگند مى خورَد كه دروغ نگفته است:

۰.واللّه ما كتمت وشمة ولا كذبت كذبة. [[23]](#footnote-23)

۰.به خدا سوگند كلمه اى را پنهان نكردم و دروغى نگفتم.

و در سياست و مديريت نيز به شدّت از نيرنگ و حيله باز مى دارد و مى گويد:

۰.ييا أيها الناس! لولا كراهية الغدر, كنت من أدهى الناس. [[24]](#footnote-24)

۰.اى مردم اگر نبود زشتى نيرنگ, من از سياست بازترين مردمان بودم.

و تفاوت خود را با معاويه در اين مى داند كه معاويه نيرنگ مى كند; امّا او از نيرنگ, دورى مى جويد. [[25]](#footnote-25)
و به مالك اشتر, چنين سفارش مى كند:

۰.اگر با دشمنت پيمانى بستى, بدان وفاكن و با امانت پيشگى بدان بنگر…; چرا كه مردم به هيچ يك از فريضه ها به اندازه احترام به پيمان ها اهتمام ندارند. [[26]](#footnote-26)

اگر گزارش شده كه على(ع) در نبردها خدعه مى كرد, به معناى نيرنگ و شكستن پيمان ها نيست; بلكه گونه اى استفاده از جنگ روانى است. مثلاً در نبرد صفّين, سوگند مى خورَد كه معاويه را خواهم كشت و اين سخن را بلند بر زبان مى آورد و آن گاه, آهسته مى گويد: «إن شاء اللّه!». [[27]](#footnote-27) اين رفتار, هيچگونه نيرنگى به همراه ندارد.
به نظر مى رسد كه «خدعه در نبرد» نيز به معناى پيمان شكنى و خلاف قراردادها عمل كردن نيست; بلكه دقّت در برنامه ريزى و زيركى و باهوشى و نوعى جنگ روانى با دشمن است;
وگرنه, صداقت و يك رنگى, اصلى برجسته در تعاليم اسلام و نظام زندگى است كه استثنا بر نمى دارد و على(ع), اهتمام داشت كه آن را احيا كند و شايد به همين جهت, از عزل معاويه در آغاز كار, صرف نظر نكرد.

# 3 . احترام به حقوق و كرامت هاى انسانى

در مكتب سياسى امام على(ع), انسان ها يا برادر دينى اند و يا همتاى انسانى [[28]](#footnote-28) و از اين رو, داراى كرامت و شخصيت اند و حقوقى دارند كه بايد نزد همگان, محترم شمرده شود.
انسان ها نبايد تحقير شوند; نبايد در جهالت و بى خبرى بمانند; نبايد بر آنها فخر فروخته شودو با ادبيات ارباب و رعيّتى با آنان رفتار شود كه اين همه, با كرامت انسان, ناسازگار است. از اين رو, حضرت, مردم را نهى كرد كه وقتى زمامدارْ سواره است, آنان در اطرافش پياده حركت كنند. [[29]](#footnote-29) از همين رو, ابوالأسود (آن مرد شايسته و صالح) را از قضاوتْ عزل كرد; چرا كه كه به هنگام دادرسى صدايش را بر روى يكى از طرفين دعوا بلند كرده بود. [[30]](#footnote-30)
على(ع) حكومت را بدان سبب مى خواهد كه حقّى را به پا دارد و يا باطلى را دفع كند. [[31]](#footnote-31) از همين رو, از آغازگرى جنگ, منع مى كند و به شنيدن سخن دشمن در نبرد سفارش مى كند. [[32]](#footnote-32) و نيز فرمان مى دهد كه جنگ در وقت عصر آغاز شود كه تاريكى, زودتر, فرا رسد و دست از جنگ بردارند. [[33]](#footnote-33) بر همين اساس, نمى خواهد خوارى انسان ها را ببيند و به سائل مى گويد خواسته ش را بنويسد تا شرم گفتن را بر چهره اش نبيند. [[34]](#footnote-34)
بر همين پايه, برمى آشوبد كه يهودى كهن سال نابينايى در جامعه اسلامى تكدّى كند و بيت المال, او را كفالت نكند. [[35]](#footnote-35)
براى حفظ كرامت انسانى به هنگام اجراى حدود مى گفت همگان «متلثّم و صورت بسته حاضر شوند, تا وقتى كه اعلام مى كند هر كس خودش اين جرم را مرتكب شده برگردد, ديگر مجرمانْ» شناخته نشوند. [[36]](#footnote-36) بر همين اساس, پيش از ارتكاب جرم, مجازات نمى كرد و ابن ملجم را دربند نمى كند. [[37]](#footnote-37) به همين ترتيب, به طلحه و زبير اجازه مى دهد كه به مكه سفر كنند, به صِرف اين كه سوگند بر زبان آوردند كه مى خواهند براى زيارت بروند و نه توطئه. [[38]](#footnote-38)
و بر همين اساس مى فرمود:
و لست أرى أن اجبر احداً على عمل يكرهه. [[39]](#footnote-39)
روا نمى بينم كسى را مجبور كنم بر كارى كه خوش نمى دارد.
و نيز مى فرمود:

۰.ولا تكلّمونى كما تكلّمُ به الجبابرة… [[40]](#footnote-40)

۰.با من, آن سان كه با جبّاران و ستمگران سخن مى گويند, سخن گوييد. القاب پُر طنطنه برايم به كار نبريد. آن ملاحظه كارى ها و موافقت هاى مصلحتى كه در برابر مستبدان اظهار مى داريد, در برابر من اظهار مداريد. [[41]](#footnote-41)

نویسنده : مهدى مهريزى

1. .شرح نهج البلاغة, ج۱۰, ص۲۱۲. [↑](#footnote-ref-1)
2. .أهل البيت تنوع أدوار و وحدة هدف, دارالتعارف, بيروت, ۱۴۱۰هـ - ۱۹۹۰م، ص۱۹. [↑](#footnote-ref-2)
3. .موسوعة الامام على بن أبىطالب(ع), ج۴, ص۵۱. [↑](#footnote-ref-3)
4. .همان, ص۱۳۷ـ ۱۳۸. [↑](#footnote-ref-4)
5. . همان, ص۲۵۶. [↑](#footnote-ref-5)
6. .همان, ص۱۳۸ و ج۱۲, ص۲۶۷. [↑](#footnote-ref-6)
7. .نهج البلاغة, حكمت۲۷۲ . [↑](#footnote-ref-7)
8. .شرح نهج البلاغة, ج۱۹, ص۱۶۱ . [↑](#footnote-ref-8)
9. .موسوعةالامام على بن أبىطالب(ع), ج۴, ص۱۲۳. [↑](#footnote-ref-9)
10. . اهل البيت تنوع ادوار و وحدة هدف,ص۱۰ ـ ۱۱ . [↑](#footnote-ref-10)
11. . نهج البلاغة, خطبه۳ . [↑](#footnote-ref-11)
12. .شرح نهج البلاغة, ج۱ , ص۳۰۷ . [↑](#footnote-ref-12)
13. .همان, ص۳۰۸ . [↑](#footnote-ref-13)
14. . نهج البلاغة, خطبه ۷۲ . [↑](#footnote-ref-14)
15. .الغارات, ج۱, ص۱۲۳. [↑](#footnote-ref-15)
16. .موسوعة الامام على بن أبىطالب(ع),ج۴, ص۱۲۴ . [↑](#footnote-ref-16)
17. .همان, ص۲۴۵ . [↑](#footnote-ref-17)
18. .نهج البلاغة, خطبه ۱۲۶ . [↑](#footnote-ref-18)
19. .موسوعة الامام على بن أبىطالب(ع), ج۴, ۲۲۷ . [↑](#footnote-ref-19)
20. .همان, ص ۲۲۶ . [↑](#footnote-ref-20)
21. .همان, ص ۲۲۹ ـ ۲۳۰ . [↑](#footnote-ref-21)
22. .همان, ص۱۱۲ . [↑](#footnote-ref-22)
23. . همان, ص ۱۱۵ . [↑](#footnote-ref-23)
24. .همان, ۱۲۷ . [↑](#footnote-ref-24)
25. .همان. [↑](#footnote-ref-25)
26. .نهج البلاغة, نامه ۵۳ . [↑](#footnote-ref-26)
27. .موسوعة الامام على بن أبىطالب(ع), ج۴, ص۳۰۳ . [↑](#footnote-ref-27)
28. .نهج البلاغة, نامه ۵۳: "اما اخٌ لك فى الدين أو نظير لك فى الخلق." [↑](#footnote-ref-28)
29. .موسوعة الامام على بن أبىطالب(ع), ج۴, ص ۱۶۳ . [↑](#footnote-ref-29)
30. .همان, ص ۲۵۶ . [↑](#footnote-ref-30)
31. .همان, ص ۱۲۹, ح ۱۳۵۸ . [↑](#footnote-ref-31)
32. .همان, ص۳۰۶, ح ۱۷۸۹ . [↑](#footnote-ref-32)
33. .همان, ص ۳۱۰, ح ۱۷۷۹۸۸ . [↑](#footnote-ref-33)
34. .همان, ص ۲۴۴, ح ۱۶۳۵ . [↑](#footnote-ref-34)
35. .همان, ص ۲۰۴, ح ۱۵۲۷ . [↑](#footnote-ref-35)
36. .وسائل الشيعة, ج۲۸, , ص۵۳, ح۱ و ص۵۵, ح۴ . [↑](#footnote-ref-36)
37. .موسوعة الامام على بن أبىطالب(ع), ج۷, ص۲۰۷, ح ۲۹۰۶ . [↑](#footnote-ref-37)
38. .الجمل, ص ۱۶۶ ـ ۱۶۷ . [↑](#footnote-ref-38)
39. .أنساب الاشراف, ج۲, ص۱۶۲; تاريخ اليعقوبى, ج۲, ص۲۰۳ . [↑](#footnote-ref-39)
40. .نهج البلاغة, خطبه ۲۱۶ . [↑](#footnote-ref-40)
41. .سيرى در نهج البلاغة, ص ۱۲۶ . [↑](#footnote-ref-41)